صفحات ۱۵۸-۱۶۲
فصلنامه علمی- ترویجی مطالعات هنرهای زیبا ● دوره ۳، شماره ۹، زمستان ۱۴۰۱

زخم‌های کاغذ؛ دردهای ما
یادداشتی بر نمایشگاه آثار نقاشی و طراحی‌های فرهاد گاوزن
گالری هور، زمستان ۱۴۰۱

سپهر دانش اشراقی [1*]

۱. دانشجوی دکتری پژوهش هنر، دانشگاه هنر تهران، تهران، ایران.

تصویر ۱ -فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۱)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۱۰۰*۱۵۰ سانتی‌متر.

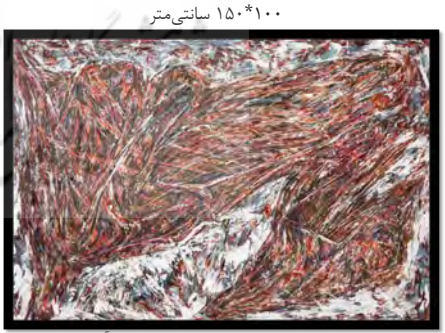

تصویر ۲- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۱)،مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۱۰۰* ۷۰سانتی‌متر.

یک نقاش چگونه می‌تواند دردهای خود را به نقاشی بدل کند؟ این سؤالی است که تقریباً هر نقاشی، حداقل یک‌بار از خود پرسیده است. سؤالی که پاسخش، نه در نتیجه بالفعل، بلکه در راهی است که برای رسیدن به پاسخ طی می‌شود. در اصل این پرسش رانشی محض است که در مسیر جاری‌شدنش، یعنی مسیر به فعلیت رسیدنش، معنای خود را می‌یابد؛ و نتیجه‌اش، هرچه می‌خواهد باشد، چه تابلویی نقاشی یا قطعه‌ای موسیقی، عریان جسدی است که در انتهای مسیر باقی خواهد ماند؛ اما همین عریان جسد تنها چیزی است که در نهایت از مسیر هنرمند به چنگ ما خواهد آمد.

این تعبیری است که وقتی به نمایشگاه آثار نقاشی فرهاد گاوزن وارد می‌شویم با آن مواجه خواهیم شد. در نمایشگاه سه گروه اثر وجود دارد. بخش زیادی از تابلوها، آثار نقاشی هستند و بخش دوم که تعدادشان کم از گروه اول ندارد، طراحی‌هایی هستند سیاه و سفید که با مداد کار شده‌اند. اما گروه سوم آثاری مستطیلی و در قطع عمودی هستند که در وسط فضای گالری قرار دارد. هرچند آثار گروه سوم در سیر تحول هنری فرهاد گاوزن نقش به سزایی دارند؛ اما در این یادداشت به آن‌ها نخواهیم پراخت و

*نویسندهٔ مسئول:danesheshraghi@gmail.com

بیشتر به آنچه در میان آثار گروه اول و دوم شکل می‌گیرد توجه می‌کنیم.

در ابتدای ورود، نقاشی‌هایی می‌بینیم با فرم‌هایی نامعلوم و درهم ریخته؛ همچون بدن‌هایی در حال تجزیه که به حال خود رهاشده‌اند؛ فیگورهایی در حال استحاله و تن‌هایی مسخ شده؛ خط‌هایی عصبی در جای‌جای آثار مشاهده می‌شود؛ گویا محتضری است که بر حیات خویش چنگ می‌زند؛ در همین ابتدا هرچه فضای مرتب، سفید و شسته و رفتهٔ گالری بخواهد به ما بقبولاند که همه چیز عادی است، اما شهود اگر به اندازهٔ کافی حساس باشد، به‌تمامی بوی جنگی را در پس این سفیدی حس خواهد کرد؛ جنگی خونین میان نقاش و زندگی؛ یا به‌اصطلاح شاعران همان کشمکش اعماق یا دوزخ درون.

به قول رضا براهنی: «برای شاعر شدن تنها کلمه کافی نیست؛ تجربهٔ دوزخ به اضافهٔ کلمه یعنی شاعر»؛ برای دیدن دوزخی که گاوزن از آن عبور کرده نیازی نیست خیلی دور شویم کافی است کمی در مقابل یکی از آثارش بایستیم و از نزدیک به آن نگاه کنیم. در میان

تصویر ۳- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۱)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۷۶ * ۵۷ سانتی‌متر.

خطوط درهم‌پیچیده، با فرم‌هایی هیولاوار روبه‌رو خواهیم شد؛ شاید همین‌جا وسوسه شویم و آن را به فرم‌هایی انسانی مانند دست، سر، پا و ... تفسیر کنیم؛ البته ممکن است درست باشد، ولی مسیر به همین‌جا خطم نخواهد شد؛ پس باید به خیال اجازه دهیم بی‌مفهوم پردازی، به مسیر مشاهده ادامه دهد.

کم‌کم متوجه خطوطی عصبی و پرتنش خواهیم شد؛ خطوطی در رفت‌وبرگشت؛ خطوطی که مدام خود را نقض می‌کنند؛ گویا قلم در سطح نقاشی به شکلی پریشان به دنبال چیزی می‌گردد؛ فرم هر لحظه، صورت پیشین خود را پاره‌پاره می‌کند و در هیئت جدید ظاهر می‌شود.

رنگ‌ها محدود، کدر و مدام در حرکت‌اند. در اصل هیچ سطح آرامی وجود ندارد. خراش‌هایی عمودی، افقی و مورب مدام رنگ و خطوط را می‌خراشند و تعیین آن را مختل می‌کنند. این خراش‌ها در بسیاری نقاط بافت کاغذ را تا نهایت پوست خود می‌تراشند؛ عملی تماماً در خلاف جهت نقاشی. به طور معمول پوستهٔ کاغذ چیزی است نقاش سعی می‌کند آن را از ما پنهان کند؛ اما اینجا دقیقاً با عملی در خلاف جهت روبه‌رو هستیم خراش‌هایی که پوست کاغذ را عیان می‌کنند؛ ازاین‌رو باید پرسید آیا این خراش‌ها یک حفاری است برای رسیدن به امری ناب، یعنی بدن سفید و دست‌نخوردهٔ کاغذ؛ یا تلاشی است برای بیرون‌کشیدن چیزی که در پس سطح پنهان است؟ چیزی که هست، اما به‌خودی‌خود

تصویر۴- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۵۰ *۷۰ سانتی‌متر.

نمی‌تواند خودش را به هستی پرتاب کند.

با کمی دقت متوجه چیزی دیگر می‌شویم؛ پارگی‌هایی در سطح کاغذ؛ اما این پارگی‌ها نه از جنس بریده شدن است، نه از جنس از هم گسیختن؛ همچنین شکافتن هم نیست؛ و همین‌طور قطعه‌قطعه‌شدن؛ این پارگی فقط و فقط از جنس دریده شدن است. همچون بدن سفید گوسفندی که به دست گرگ دریده شود. اکنون این‌گونه به نظر می‌رسد که گویا با جسدهایی دریده مواجه هستیم؛ اما این جسدها چیستند؟ آیا سرِ دشمنی است که پس از چیرگی به‌مثابه نمادی از پیروزی بر دیوار می‌آویزند؟ یا تکه‌پارهٔ بدن‌های سربازانی است که پس از پایان جنگ در میان گل لای به حال خود رها شده‌اند؟

از این‌رو باید به بخش دیگر آثار نگاه انداخت یعنی طراحی‌هایی که در میان آثار نقاشی به دیوار آویخته شده‌اند. در این آثار با خطوطی نرم روبه‌رو هستیم. خطوطی که بانوعی

تصویر ۵- ۵- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، مداد روی کاغذ، ۵۰ *۷۰ سانتی‌متر.

پیوستگی در هم بافته می‌شوند و فرم‌هایی مانند بدن انسان اما پویا و در حرکت ایجاد می‌کنند. این حرکت آزاد و پویا فرم‌هایی در حال استحاله ایجاد می‌کنند؛ گویا روح در مرحله‌ای پیش از جنگ، در حال سنجش تمامی امکانات خود است. فرم‌ها و اشکال مدام در

تصویر ۶- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۱۰۰ * ۷۰ سانتی‌متر.

یکدیگر دگرگون شده و فضاهای مثبت و منفی به یکدیگر تبدیل می‌شوند. انگار دردی از اعماق، خط را به حرکت وامی‌دارد. نیرویی عظیم خطوط را مجبور می‌کند هر ذره از جهان سابق خویش را بعد از ذره‌ای دیگر از هم بگشاید و پاره‌پاره کند؛

تصویر ۷- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، بخشی از تصویر شماره ۶.

وقوع است؛ این نیرو چیست؟ آیا نسبتی میان آثار نقاشی و آثار طراحی وجود دارد؟ این نسبت را باید درهمان دریدگی‌های سطح نقاشی‌ها جستجو کرد. گویا این دریدگی‌ها زخم‌اند؛ نه زخمی از بیرون، بلکه از درون. زخمی برای بیرون‌کشیدن چیزی. زخمی که به‌خاطر دردی ایجاد شده. ولی این درد از جنس دردهای عادی نیست بلکه دردی است که بر زخم خود پیشین است. در این جا رابطهٔ میان زخم و درد نوعی «نسبت» است. کشمکشی میان امر نامتناهی و امر متناهی؛ اما این نسبت چگونه نسبتی است؟ صادق هدایت می‌گوید: «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را آهسته می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد چون عموماً عادت دارند که این دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیشامدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را با لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی کنند»؛ به‌طورقطع کسی نیست که دردی را تجربه نکرده باشد. درد می‌تواند از زخمی باشد در حال خون‌ریزی؛ یا آن‌طور که هدایت گفته، حفره‌ای باشد در روح که آهسته‌آهسته از درون، انسان را می‌خورد؛ اما درهرصورت کسی نیست که ادعا کند در زندگی هیچ دردی را تجربه نکرده است. گویا درد بخشی جدایی‌ناپذیر از وضع بشری ماست. در اصل باید گفت درد یک امکان است؛ امکانی که هر لحظه می‌تواند زندگی ما را در معرض خود قرار دهد. وعده‌ای مدام که هر لحظه، در هر تصمیمی به آن می‌اندیشیم تمام تلاش خود را به کار می‌بندیم تا از آن به طور معمول دوری کنیم. وقتی چاقویی تیز بدنمان را بخراشد، خونی گرم، تیره و شوم از آن بیرون می‌آید. درد خودانگیخته و بی‌واسطه در بدنمان جاری می‌شود و رنج را با خود به همراه دارد. اما آیا دردی وجود دارد که ما را به‌سوی خود هدایت

تصویر ۸- فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۱)، مداد و آبرنگ روی کاغذ،۱۵۰*۲۰۰ سانتی‌متر.

کند؟

زخم را به طور کل، چه در درون باشد چه در بیرون، دو گونه می‌توان فهمید؛ نوع اول آن‌گونه زخمی است که توسط کسی یا چیزی بر ما وارد شده است. خواه در اثر اتفاق یا حادثه‌ای؛ این زخم بر ما وارد می‌شود و درد را با خود در ما جاری می‌سازد. در اصل باید گفت درد در این حال پسینی است؛ یعنی ابتدا زخمی وارد می‌شود و سپس در ادامهٔ آن، درد در ما جاری می‌شود. ماهیت این درد منفی است یعنی در تضاد با لذت و نیروی حیاتی قرار دارد. در این حالت درد همچون چیزی خود را بر من عرضه می‌کند که بنا بر ماهیتش علیه نیروی زندگی است (وتلسن, ۱۳۹۹, ۱۰). این درد در تضاد با هر چیزی است که برای زندگی می‌خواهیم. این درد ما را به عقب می‌راند و تا پایین‌ترین سطح زیستی به پایین می‌کشد. هنگامی که درد به نهایت حد زیست‌شناختی خود برسد، یعنی توقف کامل حرکت و نیروی حیات، با واپسین چیز مواجه می‌شویم که مرگ است.

اما در نوع دوم درد بر زخم پیشین است. یعنی ابتدا دردی وجود دارد و زخمی برای بیرون‌کشیدن آن وارد می‌شود. همچون تولد نوزاد که زخمی بر پیکر مادر است، برای تولد امری نو که به‌خودی‌خود متولد نمی‌شد. در اینجا زخمی که بر پیکر متناهی مادر وارد می‌شود، نسبتی برقرار می‌سازد با تولد امری جدید و نامتناهی، چیزی جدید که پیش از این در

تصویر ۹-فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۵۰ *۷۰سانتی‌متر.

تصویر ۱۰-فرهاد گاوزن، بدون عنوان(۱۴۰۰)، مداد و آبرنگ روی کاغذ، ۵۷ * ۷۶سانتی‌متر.

جهان وجود نداشت - ازآن‌رو امر نامتناهی که هر زایش و تولد، چیزی است که پس از ما خواهد بود و مسیر را به سمتی هدایت خواهد کرد که هرچه پیش از او بوده نتوانسته است به آن سو برود - اما این درد چه خصوصیتی دارد که موجب چنین زایشی می‌شود؟ در اصل باید گفت این درد چیزی منحصربه‌فرد است با دیگر احوالات جسمی ما فرق دارد چرا که دردی است که ابژه‌ای در بیرون از ما ندارد (Scarry,1985,162). همانند سردردی که امان زئوس را بریده بود و هفائستوس با کوبیدن پتکی بر سر او، آتنا، الهه خرد و حکمت را از درون سر او متولد کرد. این درد همان ضدی است که آرام‌آرام در درون رشد و در لحظه‌ای همچون آذرخش، خود را بر هستی ما می‌افزاید. در اصل ضدی است که ما را به هم‌نهاد می‌رساند. این درد ازآن‌رو که ابژه‌ای در بیرون ندارد، شکلی قصدی به خود می‌گیرد؛ نیروی حیات را برای رفع خود به‌پیش می‌راند. تا آنجا که در حد نهایی، تمام وجود درد می‌شود، و درد تمام وجود. شکلی کاملا متفاوت از وجودداشتن که با زندگی عادی تفاوت دارد. به بیان دیگر هستی معطوف به رفع درد می‌شود. در حالت اول، یعنی زمانی که درد ابژه‌ای داشت، درد همه چیز را به نقطه‌ای واحد محدود می‌کرد، نقطه‌ای که معطوف به ابژهٔ درد بود؛ یعنی تبدیل‌شدن درد به جهان؛ در این حالت فرد در درد خود زیست می‌کند و جهان برای او همان درد است. مانند بیماری که جهانش منحصر به اتاق بیمارستان است. اما در حالت دوم تمام جهان تبدیل به درد می‌شود. در حالت اول، درد وجود فرد را دچار انزوا می‌کند؛ چرا که یک طرف اوست و دردش و طرف دیگر جهانی بی‌درد و عادی و درد مدام او را به‌سوی خودش پرتاب می‌کند؛ ازاین‌رو فرد تبدیل به درون ماندگاری محض می‌شود (وتلسن, ۱۳۹۹, ۳۶). هرچه بیشتر بدنش رنجور شود، انزوایش نیز بیشتر خواهد شد؛ اما در حالت دوم، همهٔ جهان تبدیل به درد می‌شود. یعنی درد او را برمی‌انگیزد به هیجان می‌آورد و به جستجو وامی‌دارد. هرچه درد نوع اول ما را به عقب و سطح زیست‌شناختی پس می‌راند؛ درد نوع دوم روبه‌جلو و فرا رفتن از جهان زیستی هول می‌دهد؛ این درد انسان را به فرا رفتن از زندگی جوهری می‌راند. مانند شکنجه‌گری که فرد را تا بدان‌جا شکنجه می‌کند که چیزی از درونش به بیرون پرتاب شود. چیزی در مقام نوعی دیگر از هستیِ خودش.

در حالت اول درد یک امر بلفعل است در صورتی که در حالت دوم درد امری بلقوه و یک امکان؛ نوعی هستی تعین نیافته که امتیاز انسان است نسبت به حیوان؛ این امتیاز حاکی از والایی نامتناهی است، حاکی از این است که انسان روح است (کیرکگور , ۱۳۹۹, ۳۴). از این رو زخم در حالت دوم راهی است برای به فعل رسیدن و به کمال رسیدن درد. زخم امکانی است برای نفی آنچه هست؛

زخـم همـان نفـی امـر متناهـی اسـت؛ چیـزی کـه بـر پیکـر آنچـه هسـت زده می‌شـود؛ زخـم بـر سـطح وارد می‌شـود تـا امـر متناهـی و نامتناهـی در یـک لحظـه باهـم در آمیزنـد. زخـم در ایـن حالـت نفـی خـود اسـت. از ایـن رو بـه پیـش می‌رانـد؛ پارادوکسـی اسـت حـل ناشـندنی؛ کـه بایـد حـل ناشـدنی باقـی بمانـد؛ زخـم پیـکاری اسـت بـا کل هسـتی انضمامـی؛ وعـدهٔ تولد امـر نـو اسـت؛ بـه قـول کیرکگـور شـاعر هنگامـی پـا بـه هسـتی می‌گـذارد و هسـتی انضمامـی او را بـه مثابـه یـک فـرد تکیـن می‌پذیـرد کـه در ابتـدا خـود را نفـی کنـد (کیرکگـور، ۱۳۹۶). زخـم امـر کلـی را بـه مثابـه تکـرار تبییـن می‌کنـد، یعنـی درد را بـه واقعیتـی بلفعـل، واقعیتـی فـردی، تبدیـل می‌کنـد. در اصـل زخـم در ایـن حالـت گـواه واقعیـت اسـت؛ همانطـور کـه تومـاس شـکاک گفـت: «تـا مـن نشـان میخهـا را در دسـتش نبینـم، و نـه انگشـت خـود را در نشـان میخ‌هـا نینـدازم، و دسـت خـود را در (زخـم) پهلـوی نگـذارم بـاور نخواهـم کـرد» (انجیـل یوحنـا، ۲۰، ۲۵)[۱] ؛ زخـم امـر کلـی را بـه مثابـه واقعیـت بلفعـل متعیـن می‌کنـد. در اصـل زخـم، درد را بـه شـکلی از زیسـتن، بـه شـکل واقعیتـی انـکار ناپذیـر تبدیـل می‌کنـد. درد را می‌تـوان انـکار کـرد امـا زخمـی کـه وجـود دارد را نمی‌تـوان. بدیـن ترتیـب دردیدگی‌هـای کاغـذ در ایـن آثـار نقاشـی، دریچـه‌ای اسـت بـرای فهـم آنچـه در پشـت پوسـتهٔ کاغـذ، روزی وجـود داشـته اسـت. ایـن دریدگی‌هـا نفـیِ هسـتیِ پیشـینِ خـود اثـر اسـت. بـه بیـان دیگـر اگزیسـتانسِ آن اسـت یـا همـان بـرون ایسـتادن. اگـر سـطح ایـن آثـار دریـده نمی‌شـد بـا چیـز دیگـری مواجـه بودیـم؛ بـا نوعـی دیگـر از اثـر؛ امـا دقیقـاً همیـن زخم‌هـا و همیـن دریدگی‌هـا هسـتند کـه ایـن آثـار را بـه ایسـتادگی در برابـر هسـتی خویـش، یعنـی هسـتی کاغـذ، تبدیـل می‌کننـد. پـس در آثـار گاوزن دریدگی‌هـای سـطح اثـر را بایـد بـه مثابـه پارادوکسـی حـل ناشـدنی فهمیـد. مسـیری کـه او درد خویـش را از طریـق آن بـه تصویـر کشـیده اسـت.

پی نوشت

۱. انجیـل یوحنـا، ترجمـه‌ی فارسـی کتـاب مقـدس(مترجـم: فاضـل خـان همدانـی)، بـاب ۲۰، آیـه‌ی ۲۵.

منابع

- انجیـل یوحنـا. (۱۳۸۳). کتـاب مقـدس عهـد عتیـق و عهـد جدیـد، ترجمـه فاضـل خـان همدانـی، تهـران: اسـاطیر.
- کیرکگـور، سـورن. (۱۳۹۶). تکـرار، ترجمـه صالـح نجفـی، تهـران: مرکـز.
-کیرکگـور، سـورن. (۱۳۹۹). بیمـاری منتهـی بـه مـرگ، ترجمـه مسـعود علیـا، تهـران: بیـدگل.
- وتلسـن، آرئـه یوهـان. (۱۳۹۹). فلسـفلهٔ درد، ترجمـه محمـد کریمـی، تهـران: نشـرنو.
Scarry, Elaine. (1985). The Body in Pain: The Making and Unmaking of the World. New York: OXFORD UNIVERSITY PRESS.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی